

حوادث

داستان

کج‌راهه

هنوز چند روزی از پوشیدن لباس سربازی نگذشته بود، می دانست چشم به راهی در خانه دارد، فاطمه تازه عروس بود و باید دوری اش را تحمل می کرد. وقتی پذیرفت سر سفره عقد بنشیند، پدر و مادرش راضی نبودند و مرتب از بیگاری علی، می نالیدند.

می خواست کوتاهی های گذشته را جبران کند، باید پیروز می شد و سربلندی فاطمه برای او خیلی مهم بود، دوره آموزشی تمام نشده بود که با مرگ پدرش سبیهوش شد، پدرش مغازه بقالی داشت و علی همیشه در آنجا پاتوق دوستانه راه انداخته بود.

روز به روز بقالی از رونق افتاد تا اینکه علی، به خاطر سرپرستی مادرش کفالت گرفت و زودتر از موعد از خدمت سربازی ترخیص شد و به خانه برگشت.

همه اعضای خانواده دور سفره نشستند و فاطمه از بازگشت شوهرش خوشحال بود که علی با چند سرفه صدا صاف کرد و رو به خواهر و برادرانش گفت: «می خواهم رونق بقالی را به آن بازگردانم اما نیاز به یک وام دارم و می دانم دل تان مهربان تر از آن است که بخواهید دست رد به سینه ام بزنید.» حرف های شیرینی زد و وقتی هم سکوت کرد همه پذیرفتند مغازه بقالی را به او بفروشند به شرط آنکه ارثیه آنان را قسطی و بعد از یک سال بپردازد.

وقتی کرکره مغازه بالا رفت، دکوربندی آن عوض شد، مواد مکمل غذایی برای ورزشکاران زیبایی اندام پشت وپشتن قرار گرفت، فکر خوبی داشت چون که دقیقاً در ۵۰ متری مغازه پدرش، باشگاه پرورش اندامی فعال بود و او با خیلی از ورزشکاران دوست بود.

در خدمت با پسری آشنا شده بود که دست به جعل خوبی داشت و این پیشنهاد فروش مواد مکمل غذایی برای ورزشکاران زیبایی اندام را هم او داده بود. سراغ عباس رفت و خواست دست به کار شوند، قوطی های مشابه به قوطی های مواد مکمل با برچسب های جعلی مخفیانه داخل مغازه انتقال داده می شد.

شب ها آن دو مولد مکمل های اصل را با نان پودر شده مخلوط می کردند و در بسته بندی های جدید به فروش می رساندند، سود خیلی زیادی داشت و می توانست بدون اینکه به کسی آسیبی برساند به ثروت یاد آوردهای دست پیدا کند.

در کمتر از یکسال پول زیادی بدست آورد و عید نشده سهم ارث خواهر و برادرانش را پرداخت کرد.

همه تعجب کرده بودند اما علی ایده های تازه ای داشت فاطمه از اینکه شوهرش توانسته بود خط بطلانی بر همه پیش بینی های خانواده اش بکشد، خوشحال بود اما مادر علی هر جا می نشست ابزار نگرانی می کرد و مدام با نصیحت کردن از پسرش می خواست خدا را فراموش نکند.

روز به روز وضعیت مالی علی بهتر می شد تا اینکه به فکر دایر کردن شرکت سرمایه گذاری افتاد و با دادن آگهی در روزنامه ها و با وعده وعیدهای فراوان از مردم خواست با مشارکت مالی در کمتر از ۶ ماه پول خود را به ۶ برابر افزایش دهند.

با سرانیز شدن پول مردم در حساب علی، او به سرمایه گذاری های مختلف در زمینه های ساخت و ساز و تجارت کامپیوتر پرداخت، به اندازه ای سرش شلوغ شده بود که گاهی شب ها نیز به خانه نمی رفت و فاطمه دل نگران به چهارچوب در چشم می دوخت. رفته رفته، شرکتش به صورت زنجیره ای شاخه داد و کارمندان زیادی استخدام کرد. همه او را مهندس صدا می زدند. چند وکیل خبره هم استخدام کرده بود تا در صورت شکایت برخی از مشتریان که ۶ ماه بعد با بهانه جویی تنها اصل پول شان را به آنها باز می گردانند، بتواند همه مشکلات را حل کند.

روز به روز حساب های بانکی علی، پرتی می شد و رابطه عاطفی اش با فاطمه رو به سردی می رفت، مادرش هم شاهد این اتفاق بود، فاطمه چندباری شب ها که علی به خانه بازمی گشت می نشست تا با او درددل کند اما گوش شنوایی نبود.

خیلی از شب ها به بهانه اینکه باید در شرکت هایش بماند به خانه سر نمی زد و گاهی حتی یادش می رفت، مادرش هم شاهد این اتفاق بود، به روزهایی که علی سرباز بود و گاهی به مرخصی می آمد تنگ شده بود، او نمی دانست که علی برای اینکه روز به روز ثروت شرکت هایش را بیشتر کند با دختر یک تاجر بزرگ سرسفره عقد نشسته و شیرینی هم خورده است.

علی نمی خواست به فاطمه بگوید که در خانه اش دیگر جایی برای او نیست و باید ترک خانه شوهر کند به خاطر همین به وکلایش مأموریت داد با ادامه دادخواست طلاق بدون اینکه او با فاطمه رو در رو شود، شرایط جدایی را فراهم کند.

فاطمه باور نمی کرد، مادر علی به خاطر حمایت از عروسش سیلی آبدار به صورت مرتب زد اما فایده ای نداشت، او حاضر بود کلی پول و ثروت به فاطمه بدهد تا او از زندگی اش بیرون برود و این برای فاطمه تفاوتی با مرگ نداشت.

صدای گریه های فاطمه را هیچ کس نشنید، دوست نداشت آه بکشد و نفرین کند.

سرانجام فاطمه از دنیا رفت. وقتی مادر علی سرخاک عروس سفر کرده اش به گریه افتاد، دست به آسمان گرفت و ناله ای کرد، علی، سبیهوش با دست گل گزاقیمتی در ۱۰ قدمی جمعیت ایستاده بود، هیچ کس ندید که او گریه کند، علی بیش از اینکه در فضای عزاداری باشد با موبایل حرف می زد.

هنوز یک سال نگذشته بود که وقتی علی از سفر خارج به ایران بازگشت، در ایست بازرسی فرودگاه از سوی پلیس دستگیر شد. او به اتهام مفاسد اقتصادی و کلاهبرداری های پی در پی، رشوه دادن و پرونده سازی های واهی بازداشت شد و تحت بازجویی قرار گرفت. وکلایش به هر دری زدند نتوانستند کاری انجام دهند، همه اموالش مصادره شد و او به زندان افتاد، حکم سنگینی داشت به طوری که چیزی از دارایی اش برای او نماند و همه به مالباختگان بازگردانده شد. وقتی در زندان به ملاقاتی نشستند بود، این مادر پیرش بود که پشت شیشه، گوشی در دست می گرفت تا صدای غم زده علی را بشنود، سراغ الهه را گرفت اما مادر از عروس پولدارش خبری نداشت.

چند ماهی طول نکشید که طعم طلاق غیابی را چشید، الهه به راحتی از او جدا شد، جایی برای گله مندی نداشت، او همان کاری را کرد که علی برسر فاطمه آورده بود.

وقتی از زندان آزاد شد، حتی پولی برای خوردن یک ساندویچ نداشت، سرخاک فاطمه رفت و به گریه افتاد و فریاد زد مرا ببخش!

قضایی

صدور قرار جلب به دادرسی برای آزاده صمدی و لیلا بلوکات

قوه قضائیه از صدور قرار جلب به دادرسی برای آزاده صمدی و لیلا بلوکات بازپرس سیمنا به دلیل «کشف حجاب» خبر داد. مرکز رسانه قوه قضائیه اعلام کرد: در پی کشف حجاب خانم آزاده صمدی در مراسم تشییع پیکر یکی از هنرمندان، پس از اخذ فاعیات متهم و اظهارات وکیل ایشان، به دلیل جریحه دار کردن اخلاق و عفت عمومی از طریق کشف حجاب، بازپرس دادسرای فرهنگ و رسانه برای متهم قرار جلب به دادرسی صادر کرد. همچنین درخصوص خانم لیلا بلوکات نیز پس از اخذ دفاعیات متهم و اظهارات وکیل ایشان، پس از اتهام جریحه دار کردن اخلاق و عفت عمومی از طریق کشف حجاب و انتشار تصاویر در صفحه شخصی خود در فضای مجازی قرار جلب به دادرسی صادر شد.



علاقه زیادی به «زهره» داشتم، دختر دایی ام بود و از دوران نوجوانی هر وقت به خانه شان می رفتم یا در میهمانی او را می دیدم، زیرچشمی حرکاتش را زیر نظر می کردم.

دختر نجیبی بود و این برای من یک اصل مهم بود، بطوری که با وجود اطمینان از علاقه زهره به خودم که از نگاه هایش می شد فهمید، حتی جرأت پیدا نکردم سراغش رفته و حرف دلم را به او بگویم.

روزها می گذشت و من در رؤیای ازدواج با زهره به سر می بردم، تنها دلخوشی ام نگاه های معنی داری بودند که با شرم و حیا بین من و زهره رد و بدل می شد، هر وقت او را می دیدم، می خواستم چیزی بگویم اما دلم اجازه نمی داد با کسی این عشق را لگدمال کنم.

صبر برای من مهم ترین خصیصه بود، می دانستم چاره ای ندارم، هنوز هیچ کدام آمادگی نشستن بر سر سفره عقد را نداشتیم، بایستی متناسب با درسم کاری دست و پا می کردم تا بتوانم از مادرم بخواهم به خواستگاری زهره برود.

در رشته علوم آزمایشگاهی کاری پیدا کردن یک هنر است و خوشبختانه من یک هنرمند بودم و توانستم زودتر از آنچه که تصور می کردم، کاری دست و پا کنم، وقتی وارد محیط کار شدم رئیس شرکت آدم خوبی بود و خیلی زود من را با حقوق خوبی جذب کارهای اصلی شرکت کرد.

استعداد خوبی داشتم و توانستم پیشرفت کنم و هنوز مدرک لیسانس نگرفته بودم که به پایه ریزی سناریوی خواستگاری رفتن پرداختم و چه خوش گفتم این مادر مهربان که جز زهره کسی نباشد عروسمان!

روز خواستگاری انگار با دایی ام غریبه بودم، همین دیروز بود که به همدیگر جوک می گفتیم و می خندیدیم، مثل بچه مثبت ها، دست روی زانوهایم گذاشته و سرم را زیر انداخته بودم.

مشکل خاصی نبود، خصوصاً اینکه با خنده زهره آخرین تردیدها از بین رفت، مهریه را مادرم با برادارش کنار آمدند و خیلی زود قرار عقد و عروسی گذاشته شد.

خیلی هیجان داشتم و می خواستم سال ها سکوت و تنها نگاه را به یکباره بشکنم و با زهره صمیمی حرف بزنم، به او بگویم که دوستش دارم، بگویم تنها ستاره آسمان زندگی ام است، بگویم محبت او در همه قلبم ریشه دوانده است، بگویم جز او هیچ کس را در خواب نمی دیدم و بگویم که... خلاصه همه این حرف ها را گفتم و زندگی مان شروع شد، هر دو درس می خواندیم و من کار می کردم، روزهای خوبی بود، ماه غسل کل ایران را با ماشینی که از دوستم قرض کرده بودم، گشتم و ناگفته هایش را به زبان آوردم، جالب اینکه حرف های زهره شنیدنی تر بود و تازه فهمیدم او هم آرزویی مثل من داشت.

چند سال بعد من مدرکم را گرفتم و زهره پیشنهاد داد با هم سرمایه گذاری کاری کنیم و شرکتی راه بیندازیم، دایی ام او را حمایت مالی کرد و پدرم یکی از آبا تمان هایش را به من داد.

شرکت جمع و جور بود، زهره روحیه خیلی بزرگی داشت و به اندازه ای محکم حرف می زد که من به اعتماد به نفس بالایی رسیده بودم.

در زمان به دنیا آمدن پسر «آرین» من و زهره توانسته بودیم شرکت را گسترش بدهیم و درآمد خوبی داشته باشیم.

بایستی با جذب نیرو پیشرفت هایمان را ادامه می دادیم، زهره برخی از دوستانش را به من معرفی کرد که هم تحصیل کرده بودند و من نیز دوستان خلاق خودم را دردمان جمع کردم. فضایی بسیار صمیمی به وجود آمد و پروژه های بزرگ را در دست گرفتیم بدون اینکه بدانم در برابر یک آزمون خطرناک هستیم.

اکنون موقع ها زهره را در شرکت بود تا اینکه برای به دنیا آوردن بچه دومم با توجه به وضعیت جسمانی، پزشک به او دستور استراحت مطلق داد، ابتدا احساس کردم به تنهایی نمی توانم از کارها موفق بیرون بیایم اما نسرین خواهر یکی

از دوستان زهره که به واسطه او در شرکت کار می کرد، در چند روز نخست چند طرح خاصی پیشنهاد داد که دیدم می توانم از او در انجام کارها کمک بگیرم و همین پیشنهاد کاری بود که چرخه های یک عشق کاذب را بین ما زد. نسرین خیلی صمیمی تر از آن چیزی بود که من سراغ داشتم، الان می دانم که من راحت همه اعتماد زهره را به بازی گرفتم، با وجود علاقه ای که به زن و بچه ام داشتم، وقتی نسرین سعی کرد به من ابراز محبت کند نه تنها مانع نشدم بلکه میدان را برای این کار او آزاد گذاشتم و خیلی ماهرانه توانست قلبم را تسخیر کند.

حیف که اعتقادی به جادو و جنبل ندارم والا می گفتم جادویم کرده بود، خیلی زود تغییر رفتارم در شرکت و خانه مشخص شد، زودتر از آنچه که فکر کنید و هنوز یک ماه نگذشته بود که خواهر نسرین در خفا به رفتارهای او اعتراض کرد حتی نسرین را در خانه شان کتک زده بود اما این دختر می گفت عاشقم است و کاری به دیگران ندارد.

خودباختگی شکست غرور یک مرد است که من تجربه کردم، نسرین ماند و دوستان زهره حتی خواهر این دختر یکی پس از دیگری رفتند، آنها وقتی می خواستند استعفا بدهند به دفتر می آمدند و با زبان بی زبانی می خواستند من را به یاد آریین و زهره و مسافر کوچولویمان بیندازند، همه را می دانستم اما انگار گر، کور و لال شده بودم، دوست داشتم آنها خیلی زودتر از شرکت بیرون بروند.

شرکت خیلی خلوت شده بود و جالب اینکه دوستان زهره هیچ چیزی به او نگفته بودند اما رفتارهایم تابلو بود و همیشه می پرسید خدای ناکرده چه اتفاقی افتاده است؟! چند باری به

بهانه کار زیاد با تأخیر به خانه رفتم و زمانی که زهره و آرین چشم انتظارم بودند با نسرین در تقریگاه ها نشستند و حرف می زدیم تا اینکه من برای جایگزین کردن نیروهای استعفا، بناچار آنها را استخدام دادم و به جذب نیرو پرداختم. پسری تحصیل کرده زیادی آمدند و از بین آنان چند جوان با استعداد را استخدام کردم. در همین زمان بود که یکی از دوستان زهره با دلخوری ای که به خاطر مصمم بودن من برای به کار نگرفتن آنها داشت، به بهانه دیدن زهره نزد او رفتم و همه ماجرا را به او گفتم. من در یک کافی شاپ بودم که مادر زلم زنگ زد، باور نمی کردم که زهره با شنیدن ماجرای نسرین راهی بیمارستان شود، انگار دنیا بر سرم خراب شده بود، در یک لحظه به یاد خاطرات شیرینی افتادم که با او داشتم، خنده های آرین، همه و همه را در خطر نابودی می دیدم. وقتی از کافی شاپ خارج شدم، فقط صدای نسرین را که مرتب صدا می زد نادر، نادر، می شنیدم اما او دیگر برابم مرده بود، ای کاش هیچ وقت تسلیم نمی شدم، البته همه تقصیرها را به گردن نسرین ناپیستی انداخت، او اشتباه کرد و من گناه کردم، تا جایی که می خواستم زهره را طلاق بدهم.

مسافر کوچولویمان در نیمه راه ماند و هیچ وقت نتواند رسید، هنوز هم عذاب وجدان دارم، وقتی با گریه از زهره عذرخواهی کردم، به قلبش اشاره کرد، می دانستم شکسته است، خواستم من را کمک کند تا با هم شکستگی قلبش را بپونم بزنیم. بنام برفقه بگویم که از نسرین هم عذرخواهی کردم و او نیز از زهره طلب عفو کرد، ۸ سالی می گذرد و مسافر کوچولویی در راه است و دیگر آزاری از شکستگی قلب زهره نیست و...

جرم شناسی

مزیت ها و معایب فضای مجازی

شهروندان از فضای مجازی باید هنجارهای شرعی، عرفی، قانونی و اخلاقی رعایت شود. فضای مجازی همراه با مزیت هایی که دارد مقدرات فراوانی برای ارتباط سریع و ارزان و گسترده درمیان مردم جهان برقرار کرده است؛ هرچند فضای مجازی مانند هر تکنولوژی دیگر نقاط ضعفی هم دارد که برخی از آنها به ماهیت خود این فناوری و بعضی دیگر به رفتار شهروندان و پاره ای نیز به فرهنگ هر جامعه در استفاده از این فناوری ها برمی گردد. در زمینه عوامل مرتبط با ماهیت فناوری می توان به سهولت جعل هویت یا سرقت هویت و همچنین ناشناخته بودن افراد در ارتباط فضای مجازی در مقایسه با ارتباطات عادی و روزمره در دنیای واقعی اشاره کرد.

همچنین امن پذیری مطلق فضای مجازی که برداشتی عامیانه است و با واقعیت های میدانی انطباق ندارد. در فضای مجازی که ویژگی های خاص آن اصل را باید در جعلی بودن وعدم صحت موضوعات قرارداد تا زمانیکه با ادله مستندات قوی صحت مطلب ثابت شود. رعایت نکات احتیاطی می تواند از درگیر شدن ما در درفتاری خاص مرتبط با فضای مجازی از قبیل نشر اکاذیب توهین و افترا به افراد و سایر جرایم جلوگیری کند.

مرگ هولناک زوج جوان در ویلای مدرن لواسان



مرگ هولناک زوج جوان در ویلای لاکچری لواسان سبب صدور حکم متفاوت قاضی برای مقصر پرونده شد. به گزارش «ایران»، اسفند ماه سال گذشته قاتل خاموش جان زوج جوان را در یک ویلا واقع در لواسان گرفت. این زوج ۲۳ و ۲۴ ساله که مدتی قبل عقد کرده بودند ویلا برای یک شب اجاره کردند اما گازگرفتگی سبب شد هر دو آنها جان خود را از دست دادند. صبح روز بعد زمانی که تماس خانواده های این زوج با تلفن همراهشان بی پاسخ ماند، دلواپسی آنها سبب شد موضوع را به پلیس اطلاع دهند و رسیدگی به این ماجرا در دستور کار پلیس قرار گرفت. از سویی صاحب ویلا که قرار بود برای پس گرفتن کلید به ویلا برود به آنجا سرزد و متوجه حادثه هولناکی شد که برای این زوج جوان رقم خورده بود. بررسی کارشناسان آتش نشانی حکایت از این داشت که مدتی قبل اقداماتی برای گازرسانی در جهت گرمایش سونا و جکوزی این ویلا انجام شده بود که ایمنی کافی در این ویلای استخردار رعایت نشده و منجر به نشت گاز و بروز این فاجعه شد. به این ترتیب صاحب این ویلا که این مکان را به صورت روزانه به مسافران اجاره می داد، به عنوان مقصر حادثه شناخته شد و در دادگاه کیفری بخش لواسانات به اتهام تسبیب در دو فقره قتل عمدی محاکمه شده و به پرداخت دیه هر دو نفر محکوم شد. زمانی که پدر و مادران این زوج جوان به عنوان اولیای دم پرونده دیه فرزندان خود را دریافت کردند حالا نوبت محاکمه متهم به لحاظ جنبه عمومی جرم بود. قاضی میثم حسین پور بعد از محاکمه

متهم حکم متفاوتی را صادر کرد. مطابق این رأی صادر شده صاحب ویلا موظف است بعد از ایمنی سازی ویلا، این مکان را به مدت یک سال در اختیار یک زوج جوان قرار دهد تا در ابتدای ازدواج زندگی شان را در این ویلای لاکچری آغاز کنند. شرط واگذاری ویلا این است که این زوج حتماً همین امسال عقد کرده باشند و برای اولین بار ازدواج کرده باشند. همچنین مهریه این زوج جوان باید کمتر از ۸ سکه بهار آزادی باشد. صاحب ویلا تاکنون موفق به شناسایی زوج جوانی که این شرایط را دارا باشند نشده است و هنوز کسی برای در اختیار گرفتن ویلا به دادگاه معرفی نشده است.